

## مضمون آفرینی‌های شیرکو بی‌کس با نوسازی تلمیح به داستان پیامبران

محمد ایرانی<sup>۱</sup>

سمیرا کنعانی<sup>۲</sup>

### چکیده

داستان‌های پیامبران بدون توجه به تفاوت‌های عقیدتی و آیینی همواره در توجه شاعران ملل گوناگون بوده‌است. بازتاب این قصص در کلام سرایندگان گرد نیز امری اجتناب‌ناپذیر است. شیرکو بی‌کس نیز از شاعران بزرگ ادبیات کردی در دوران معاصر است که با بهره‌گیری از داستان پیامبران به بیان مفاهیم و مقاصد دیگری همچون انتقادهای سیاسی، مشکلات و مسائل اجتماعی، مصائب قومی و مبارزات مردمی قوم کرد توجه داشته‌است. شیرکو با استفاده از تخیل هنری خود میان امور مورد نظرش و سرگذشت پیامبران اشتراکاتی می‌یابد و آنگاه به فراخور کلامش به حوادث حیات پیامبران اشاره می‌کند و میان خود، وطن، تاریخ و وقایع سرزمینش و حیات پیامبران رابطه‌ای هنری برقرار می‌کند. نگارندگان کوشیده‌اند تا در پژوهش حاضر به بررسی تحلیلی - توصیفی بازتاب سیمای پیامبران در سروده‌های شیرکو بی‌کس بپردازند و دیگرسانی‌ها در نحوه بازنمود قصص انبیا با نوسازی تلمیحات و خلق مضامین سیاسی - اجتماعی در سروده‌های این شاعر بزرگ کرد را بررسی کنند. نتایج حاصل از این پژوهش نشان می‌دهد که این شاعر مطرح ادبیات کردی، در تلمیح به داستان پیامبران به باورهای دینی و آیینی سرگذشت پیامبران نظر ندارد؛ بلکه هدف او بیان مفاهیم سیاسی - اجتماعی و وطنش در پوشش تصاویر و هنرهای ادبی است. از این روی می‌توان بی‌کس را شاعری متعهد به حساب آورد که شعرش را در جهت بازتاب مسائل و مصائب ملی و قومی به کار گرفته‌است.

**کلیدواژه‌ها:** ادبیات کردی، شیرکو بی‌کس، داستان پیامبران، نوسازی تلمیح، مضمون آفرینی.

---

۱. دانشیار زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه رازی

Email: moham.irani@gmail.com

۲. کارشناس ارشد زبان و ادبیات فارسی

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۵/۰۸/۲۸

تاریخ دریافت: ۱۳۹۵/۰۲/۲۰

## ۱. مقدمه

### ۱.۱. بازتاب زندگی پیامبران در ادبیات کردی

اشاره به داستان زندگی پیامبران در ادبیات تمامی ملل سرچشمه زایایی برای شاعران و نویسندگان به منظور بیان مفاهیم گوناگون بوده است. به برکت ظهور اسلام و آشنایی ملت کرد با آموزه‌های اسلام و قرآن کریم شعرا و نویسندگان کردزبان با قصص پیامبران آشنا شده و برای بیان مفاهیم گوناگونی به سرگذشت آنان در سروده‌ها و نوشته‌های خود توجه نشان دادند؛ به گونه‌ای که در سروده‌های شاعران کلاسیک و نوسرای ادبیات کردی، سیمای پیامبران بازتاب گسترده‌ای یافته است؛ زیرا «داستان‌های کهن و سرگذشت پیامبران یکی از سرچشمه‌های برانگیخته شدن الهام شاعران شمرده می‌شود» (محسنی و همکاران، ۱۳۹۰: ۹۶). شاید بتوان گفت کمتر شاعری است که دیوان او از داستان‌های پیامبران خالی باشد، «در میان ملت کرد [نیز] از زمان‌های کهن تا امروز آیین‌های (ادیان) فراوانی طلوع کرده‌اند... به همین دلیل امری طبیعی است اگر در شعر اغلب شاعران کلاسیک و نوسرا، شعر آیینی (توجه به عناصر دینی) باشد» (صلیوه عیسی، ۲۰۰۹: ۲۹۶).

شاعران کردزبان نیز برای طرح هنرمندانه اشعارشان از سرگذشت پیامبران از آدم تا خاتم بهره برده‌اند و در بسیاری مواقع سرگذشت انبیا را وسیله‌ای برای طرح موضوعات مختلف قرار داده‌اند. در کلام سرایندگان کلاسیک کردزبان تلمیح به داستان پیامبران در راستای بیان مفاهیم آیینی، مدح، مفاخره، اخلاقیات و مفاهیم عرفانی و گاه انتقادات اجتماعی است؛ اما این تلمیحات در کلام سرایندگان معاصر رنگ و بوی سیاسی، وطنی، تاریخی و اجتماعی می‌گیرد.

### ۲.۱. تلمیح

تلمیح از جمله آرایه‌های ادبی است که در دل خود چند نکته بلاغی دارد و در بلاغت جزو بدیع معنوی محسوب می‌شود؛ زیرا موجب افزونی موسیقی معنوی در کلام است و در میان اجزای کلام تشبیه مضمیر ایجاد می‌کند و در میان آن اجزاء تناسب هم دیده می‌شود.

در فرهنگ سخن ذیل واژه تلمیح آمده است: «... اشاره‌ای کوتاه به آیه، حدیث، شعر، قصه یا مثلی مشهور برای تقویت معنی مقصود یا اثبات سخن خویش» (انوری، ۱۳۸۲: ذیل تلمیح). شمیسا نیز در تعریف تلمیح آورده است: «تلمیح اشاره به داستانی در کلام است و دو ژرف ساخت تشبیه و تناسب دارد؛ زیرا اولاً ایجاد رابطه تشبیهی بین مطلب و داستان است و ثانیاً بین اجزای داستان تناسب وجود دارد» (شمیسا، ۱۳۸۶: ۱۲). بنابراین تلمیح از زیباترین ایجازهای ادبی در کلام محسوب می‌شود؛ به گونه‌ای که با اشاره‌ای اندک، مطلبی حجیم به سادگی بازگو می‌شود. آنچه که در تعریف تلمیح اهمیت دارد لفظ "اشاره" است که در تمامی کتب لغت و بلاغت در تعریف تلمیح بدان نظر داشته‌اند؛ بدان معنا که «در تلمیح ضمن کلام اشاره‌ای لطیف به آیه

قرآن یا حدیث و یا مثل سائر یا داستان یا شعر می شود و عین آن را نمی آورند» (شریعت، ۱۳۷۰: ۶۶). لازم به ذکر است که «برای درک بیت یا عبارتی که حاوی تلمیح است می باید داستان یا شعر یا مثل سائر مورد اشاره را به تمامی دانست» (شمیسا، ۱۳۶۶: ۵). شاعران با به کارگیری تلمیح قدرت الفا و تاثیر کلام خود را افزون می کنند، به حوادث عصر خود اشاره می کنند، کلام خود را موجز بیان می کنند، مضامینی نو و بکر می آفرینند و گاه کلام خود را به گونه ای رمزآلود می سازند. در تلمیح اصل داستان و واقعه مورد اشاره ثابت است و در طول حیات خود تغییر نمی کند، اما شاعران توانمند با تلمیح به قصص گوناگون تصاویر و مضامینی نو می آفرینند. «در شعر کلاسیک فارسی تلمیح گاه در خدمت تشبیه بوده است... و زمانی به گونه ای استعاری به کار می رفته است» (داد، ۱۳۹۰: ۱۳۹۰). در شعر نو علاوه بر استعاره و تشبیه، انواع تصاویر ادبی اعم از رمز، سمبل، نماد، حس آمیزی و... دیده می شود. «تلمیحات عصاره داستان های فرهنگی هستند و با مطالعه آن ها می توان به محتوای فرهنگ قومی توجه یافت و نحوه تلقی و برخورد تاریخی اقوام را با جهان و فراهان دریافت» (شمیسا، ۱۳۶۶: ۴۹). یکی از انواع تلمیحات، تلمیح به قصص انبیاء است که در کلام شعرای اغلب ملل به ویژه سرزمین هایی که میزبان کلام وحی و اسلام شده اند به وفور دیده می شود. با ورود اسلام به عراق و اقلیم کردستان نیز تلمیح به آیات قرآن و حیات پیامبران در نظر شاعران قرار گرفت و تصاویری نو بر پایه تلمیح به حیات پیامبران ساختند. «آنچه در نمایان شدن سرگذشت پیامبران مهم است، انعکاس موجز و تلمیحی جلوه های زندگی انبیاء الهی است؛ از این رو، پرهیز از اطناب یکی از ویژگی های تلمیح (به قصص پیامبران) شمرده می شود» (محسنی و همکاران، ۱۳۹۰: ۹۶).

کیفیت و کمیت تلمیح از گذشته های دور تا کنون دستخوش تغییر و تحوّل بوده است، به گونه ای که در کلام شعرای کلاسیک اشاره به حوادث حیات پیامبران اغلب برای بیان مدح، مضامین عرفانی، نعت و گاه بیان مسائل اخلاقی و ندرتاً اجتماعی است؛ اما در شعر نو و به ویژه در سروده های شیرکو بیکس تلمیح برای بیان مسائل سیاسی، اجتماعی، وطنی و تاریخی است. «آن ها که دل دارند و به گوش جان زبان قصه ها را می شنوند، چشم دل به تماشای آن "غرض" نیز می دوزند و از چند و چون پوسته در می گذرند، که این پرهیز از صراحت و پیچیدن مقصود در لابه لای حکایت خود گشاینده ای این رمز است، که چه روزگار سیاهی بر نیاکان ما گذشته و آن ها را ناگزیر کرده است رنج گران خود را این گونه در پرده ای اشارت بکشانند» (یا حقی، ۱۳۶۹: ۶).

### ۳.۱. بیان مسأله

در سروده های شیرکو بیکس بازتاب قصص انبیا به وضوح و به وفور دیده می شود. شاید بتوان گفت هیچ یک از شعرای معاصر کُرد به اندازه ی شیرکو بیکس به وقایع حیات پیامبران اشاره نکرده است. «اگر شاعر بتواند جلوه های زندگی انبیا را در خود درونی کند و به ادراکی زیبا شناختی از آن برسد و آنگاه میان این ادراک عاطفی با موضوعی که می خواهد از آن سخن بگوید، تناسب برقرار کند، می تواند از تلمیح برای نافذ و مؤثر شدن اثر ادبی، نهایت بهره را ببرند» (محسنی و همکاران، ۱۳۹۰: ۹۶). سروده های بیکس، صبغی آیینی و بن مایه های اندیشه ی دینی - تا آن اندازه که بتوان همچون دیگر سرایندگان به دین و یا مذهب او اشاره کرد -

ندارد؛ از دیدگاه تعهدات فکری و عقیدتی، شاعری خنثی و گاه منتقد باورهای دینی و در تقابل با آنهاست. با این حال، باید اذعان کرد که وی به خوبی با آموزه‌های اسلامی و حوادث دینی و تاریخی حیات پیامبران آشنا است و به صراحت می‌توان گفت او توانسته‌است جلوه‌های حیات پیامبران را در خود درونی کند و به ادراک زیبا شناختی آن برسد و میان این ادراک عاطفی و موضوع مورد نظرش تناسب برقرار کند. شاید به همین دلیل است که تلمیح به قصص انبیا در کلام شیرکو بیکس، شیرین و گواراست و این مایه تنوع تلمیح به داستان پیامبران، تنها می‌تواند ناشی از وسعت اطلاعات شاعر و تنوع مضامین شعری و قدرت تصویر سازی او به شمار آید. این شاعر بلند آوازه‌ی کرد «از منظر آیینی به قصص پیامبران نمی‌نگرد بلکه همواره آن‌ها را از بار آیینی خود به مفهوم و بار دیگری منتقل می‌کند و با آن‌ها [تصاویر گوناگونی] می‌سازد» (صلیوه عیسی، ۲۰۰۹: ۲۹۶). شیرکو در استفاده از تلمیح، داستان زندگی پیامبران را وسیله‌ای برای تأثیرگذاری هرچه بیشتر سروده‌هایش و محملی برای بیان مسائل سیاسی، اجتماعی، وطنی و تاریخی ملت گرد قرار داده‌است.

به صراحت می‌توان گفت تلمیح به قصص انبیا در کلام شیرکو بیکس به وفور مشاهده‌شدنی است. جدای از تلمیح، دو آرایه تناسب و تشبیه نیز دیده‌می‌شود؛ اما شیرکو تنها به این امر راضی نمی‌شود و در دل هر یک از تلمیحات تصاویر بدیع دیگری می‌آفریند. او از قصص انبیا «چون سرچشمه‌ای غنی بهره برده و توانسته است آن‌ها را به پایه‌ی اساسی برخی از تصاویر ناب شعری خود بدل کند» (همان، ۲۰۰۹: ۳۰۶). شیرکو نیز از جمله شاعرانی است که با تلمیح به بخش‌های مختلف زندگی پیامبران ظرایف ادبی، مضامین سیاسی، اجتماعی و وطنی والایی خلق کرده‌است.

پژوهش حاضر در پی آن است تا به بررسی سیمای پیامبران در سروده‌های شیرکو بیکس پردازد و به پرسش‌های زیر پاسخ دهد:

الف. سیمای پیامبران در سروده‌های شیرکو بیکس چگونه‌است؟

ب. اهداف شیرکو بیکس از تلمیح به حوادث حیات پیامبران چیست؟

متأسفانه بنا به علل گوناگون عرصه پژوهش در حوزه زبان و ادبیات گردی به ویژه کندوکاو در سروده‌های شیرکو بیکس بسیار تنگ‌منظر و کوتاه دامن است؛ لذا پیشنهاد درخوری برای پژوهش حاضر نمی‌توان ذکر کرد.

در این پژوهش به شیوه تحلیلی و مستند به بررسی بازتاب سیمای پیامبران در اشعار شیرکو بیکس می‌پردازیم. سیمای پیامبران و بازتاب آن در سروده‌های این شاعر تحت عنوان‌هایی چون: آدم، نوح، ایوب، موسی، عیسی و محمد - شش تن از پیامبران الهی که حوادث حیاتشان در کلام این شاعر گردزبان مورد توجه قرار گرفته‌است - مطرح و با تحلیلی کوتاه ارائه می‌شود. هر یک از عناوین فوق نیز به زیرعنوان‌های دیگری تقسیم می‌شوند. در این پژوهش از نسخه دیجیتال شش دفتر دیوان شیرکو بیکس و نسخه مکتوب «هست و نه‌ست»

که توسط انتشارات «سهردهم» منتشر شده‌اند، استفاده شده‌است. ارجاع به نسخ دیجیتال با ذکر شماره جلد و شماره صفحه انجام شده و ارجاع به نسخه مکتوب با ذکر سال چاپ و شماره صفحه صورت گرفته‌است.

غرض نگارندگان از پژوهش حاضر شناسایی کارکرد هنر چشمزد در شعر شیرکو بیكس به عنوان یکی از ویژگی‌های دیده‌نشده در آثار اوست. نگارندگان کوشیده‌اند تا نشان دهند که بیكس هنر شاعرانگی‌اش را در خدمت تعهد به قوم و وامداری به زادبومش به کار گرفته‌است. این پژوهش می‌کوشد تا چهره انسانی و اخلاقی این شاعر جهانی را تنها در یکی از جنبه‌های هنری شعرش، یعنی تجدید تلمیحات و مضمون آفرینی‌های نو، بر مبنای بینش ویژه شاعر به خوانندگان سروده‌های وی و علاقه‌مندان به ادبیات گردی بشناسانند.

## ۲. بازتاب سیمای پیامبران در چشمزدهای شیرکو بیكس

### ۲.۱. آدم

آدم نخستین مرد و حوّا نخستین زنی است که خداوند آفریده‌است. براساس آموزه‌های قرآنی خداوند آدم را آفرید تا خلیفه او در زمین باشد (بقره: ۲۹). از سوی دیگر آدم نه تنها نخستین انسان بلکه نخستین پیامبر نیز بوده‌است (بقره: ۳۴). آدم و حوّا در بهشت به سر می‌بردند تا اینکه دچار مکر شیطان شدند و با خوردن میوه ممنوعه از حله‌های بهشتی برهنه و به زمین هبوط کردند (ر. ک. موسوی گرمارودی، ۱۳۸۹: ۵-۲۹)؛ در قرآن کریم از فرزندان آدم و نزاع میان آن‌ها نیز سخن به میان آمده‌است، اما نامی از آن‌ها و امر مورد نزاع آورده نشده‌است. در تاریخ روضة الصفا آمده‌است: «حوّا هر بار که حامله گشتی، پسری و دختری آوردی و اوّل فرزندی که از وی متولد گشت، قایل بود با توأم خود، اقلیمیا و دوم هابیل... با خواهر خود، لبودا... آدم بنا بر فرمان ایزد تعالی خواست که لبودا را با قایل نکاح کرده و اقلیمیا را به هابیل دهد. قایل... از این معنی امتناع نمود... قایل عناد و لجاج مسلوک داشته... و چون آدم به طواف بیت الله رفت، قایل فرصت نگاه داشت تا آنکه یک روز هابیل را بر سر کوهی در خواب یافت و به تعلیم شیطان سنگی چنان بر سر آن مظلوم زد که تا قیامت بیدار نگردد...» (میرخواند، ۱۳۸۰: ۱/۴۲-۴۲).

### ۲.۱.۱. نخستین مخلوق بودن

peḡambarānyān kerd ba kurd

پیغمبرانیان کرد به کورد

hattā ādam-o-havāiš yān kerd ba kurd

حتی آدم و حوایشیان کرد به کورد

nayān persī

نیان پرسی

ای بو چی کورد؟

ai bu čī kurd

(ج: ۱: ۱۹۶)

پیامبران را کرد خواندند / حتی آدم و حوّا را هم کرد خواندند / نپرسیدند / چرا کرد؟ در این سروده شاعر ابتدا به قدمت کردها اشاره می‌کند و از غفلت و در خواب بودن آنها اندوهگین است که چگونه ملّتی با چنان قدمتی هنوز خود را نشناخته و شناسانده است، به گونه‌ای طرف خطابش ملّت کُرد است و آنها را به باد انتقاد می‌گیرد. او ملّتش را می‌خواند که خود را بشناسند و هر سخنی را که درباره‌ی کُرد می‌گویند، دلیل آن را بدانند. او از اینکه برخی از مردم، پیامبران حتی آدم و حوّا را هم کُرد می‌خوانند، امّا دلیل این امر را نمی‌دانند و برای تداوم و حفظ حیات ملّت خود نمی‌کوشند، ناراحت است. شناخت آگاهانه می‌خواهد و از شناخت‌های بی دلیل و سند و تقلیدی بیزار است. او میان واژه‌های آدم، حوّا و پیغمبران تناسب برقرار و به گونه‌ای مضمّر به آدم و حوّا به عنوان نخستین مخلوق بشری اشاره و ضمن این اشاره، قدمت ملّت کُرد را اراده کرده است.

## ۲. ۱. ۲. اغوای شیطان و خروج از بهشت

aw ketībai šaitān la roži yakamī haftakadā

او کتیبی شیطان له روژی یکمی هفته که دا

la čāvi suri aštera šīnakadā

له چاووی سوری آستره شینکدا

bu ādamī agertava

بو آدمی اگر توه

ketībe bu: nahenī bahaštī la xovā

کتیبی بو: نهینی بهشتی له خوا

našārdava.

نشاردوه

dār sīvī nakerd ba žāla

دار سیوی نکرد به زاله

la kāni nāv dam-o-mamki runī havāi

له کانی ناو دم و ممکی رونی حوایی

naxwārdava

نخواردوه

balām anjām rēsvāiš kerā...

بلام انجام ریسوایش کرا...

(ج: ۱: ۳۳۵)

آن کتابی که شیطان در روز نخست هفته / از چشمان سرخ ستاره آبی / برای آدم می گرفت / کتابی بود: راز بهشت را از خدا / پنهان نکرد / درخت سیب را ژاله نخواند / از چشمه لب و سینه روشن حوا / نوشید / و سرانجام رسوا شد...

در این سروده به داستان اغوای آدم و حوا توسط شیطان اشاره کرده و تلمیحی ملیح به کار برده است. شیطان آدم و حوا را به خوردن میوه ممنوعه تحریک کرد، او آنها را اغوا می کند که با خوردن میوه ممنوعه حیاتی ابدی خواهند یافت. با خوردن میوه ممنوعه حله های بهشتی از تن آنها می افتد و از بهشت رانده می شوند. میان واژه های آدم، حوا، شیطان، بهشت و درخت سیب مراعات نظیر است. شاعر درخت ممنوعه را، سیب عشق (جاذبه جنسی) می داند که شیطان با این ابزار موفق به اغوای آدم شد.

### ۳.۱.۲. برهنگی هنگام هبوط

lam sātadā

لم ساتادا

har vaku ādam-o-havā

هر وکو آدم و حوا

...rut-o-γutin

روت و قوتین...

(۲۰۱۰: ۱۱۶)

اکنون / به سان آدم و حوا / برهنه ایم...

در این سروده شاعر برداشتی کاملاً ظاهری و جسمی از این رویداد کرده است؛ برهنگی خود و محبوبش را به برهنگی آدم و حوا هنگام خروج از بهشت مانند کرده است.

### ۴.۱.۲. هاییل و قابیل

rāstī bunī xudāi lē hāt

راستی بونی خودایی لی هات

la hanāvi dozaxava ahramane hāta dara wa

له هناوی دوزخ و اهرمن هاته در و

duzax buni derowī lē hāt

دوزخ بونی درویی لی هات

γābīl reyī tīž kerdawa wow

قابیل رقی تیژ کردو و

šar bunī merdenī lē hāt...

شر بونی مردنی لی هات...

(ج: ۴: ۵۶۳)

صداقت بوی خدا می‌داد! / از دل دوزخ اهریمنی خروج کرد و / دوزخ بوی دروغ می‌داد / قابیل کینه‌اش را تیز کرد / جنگ (شر) بوی مرگ می‌داد...

چینش واژه‌ها در شعر فوق خواه ناخواه داستان هاییل و قابیل را در ذهن آشنایان به قصص پیامبران تداعی می‌کند؛ اگرچه نام قابیل و هاییل در قرآن ذکر نشده‌است، اما به برادر کشی فرزندان آدم - که در اغلب کتب تفسیر و قصص انبیا نام این دو برادر را قابیل و هاییل ذکر کرده‌اند - اشاره کرده‌است. حقیقت بوی خدا می‌داد، اما ناگهان از دوزخ اهریمنی بیرون می‌آید و دوزخ بوی دروغ به خود می‌گیرد. تا به اینجا حیات آرام آدم در بهشت و فریب او توسط شیطان آن هم با دروغ به وضوح دیده می‌شود؛ در ادامه از قابیل سخن می‌گوید که با کینه‌ای قوی علیه برادر خود می‌شورد و این جاست که جنگ بوی مرگ به خود می‌گیرد و جنگ دو برادر به قتل می‌انجامد. شیرکو از این داستان در راستای بیان اوضاع سیاسی کردها در وطنش سود برده‌است. او هم از جنگ بیزار است و فریاد برمی‌آورد: جنگ آینده از بوی مرگ است. میان واژه‌های دوزخ، اهریمن، دروغ، قابیل و مرگ تناسب است و شاعر حیات آرام وطنش را به زندگی آدم و اهلش در بهشت مانند می‌کند که ناگاه شیطانی ظالم به یاری دروغ علیه برادران این سرزمین توطئه چید و اتحاد آنان را به جنگ و تفرقه بدل کرد تا جایی که برادر کشی میانشان رایج شد.

## ۲.۲.۲. نوح

نوح از پیامبران الهی است. دلیل این نام‌گذاری را ناله و نوحه فراوان وی دانسته‌اند. بارزترین صفت این پیامبر، عمر طولانی اوست که در منابع مختلف از ۹۵۰ تا ۲۵۰۰ سال آمده‌است. در آفرینش و تاریخ آمده‌است: «نوح هزار سال و پنجاه سال کم در میان ایشان زیست» (مقدسی، ۱۳۸۱: ۱-۳/۴۲۲). ایشان برای هدایت مردمانش سال‌ها کوشید، اما تعداد اندکی به او ایمان آوردند. سرانجام به امر خداوند به ساخت کشتی روی آورد و به قومش وعده عذاب الهی را گوشزد کرد. در روز موعود که روز نزول عذاب بود، از هر حیوان جفتی گرد آورد و در کشتی جای داد. پس از آن که توفان خوابید، کشتی بر کوه جودی در کردستان عراق نشست و اهل کشتی حیاتی نو را آغاز کردند (ر.ک. محمدی اشتهاری، ۱۳۷۳: ۲۵-۷۴ و موسوی گرمارودی، ۱۳۸۹: ۵۷-۶۲).

## ۲.۲.۲.۱. عمر نوح

tu belei jalādakam nuhī peḡambar

تو بلی جلاذکم نوحی پیغمبر

tamanī derīzī xoi pē baxši bē?

تمنی دریزی خویی پی بخشی بی؟

(ج ۴: ۸۵)

تو گویی که نوح پیامبر / عمر بلند خود را به جلادم بخشیده باشد؟



چشمزد شاعر به عمر طولانی نوح است. وی با توجه به عمر طولانی حاکم جلاد و آسیب‌ناپذیری او، با کاربرد فعل قیدواره «گویی» ترس و تردید خود را از اینکه مبادا نوح نبی، عمر خود را به جلاد قوم و حاکم ظالم سرزمینش بخشیده باشد، آشکار می‌سازد. در تشبیه حاکم جلاد به نوح، تنها وجه شبه و صفت مشترک، طولانی بودن عمر است؛ بدین معنی که جلاد، حاکم ظالم و آدم‌کش، عمری به بلندای عمر نوح دارد.

avānai ka lerā

اوانیی کلرا

na tuši šērpanja aben-u

نه توشی شیرپنجه آبن و

na delyān hargīz avaste-u

نه دلیان هرگیز اوستی و

na aben ba žēr hīčava-u

نه آبن به ژیر هیچَو و

tamanīšyān ba γad ʔomri

تمنیشیان به قد عومری

nuh derēža

نوح دریرژ

lawānayša ke har namren

له وانیشه که هر نامرن

panj šašēken

پنج ششکن

hažāri-o- bēkāri-o- gerāni-o

هژاری و بی‌کاری و گرانی و

gandali-o- ženkuži-o- sānsoren...

گندلی و ژن کوژی و سانسورن...

(ج ۶: ۴۹۵)

آن‌هایی که اینجا/ نه به سرطان دچار می‌شوند و / نه هرگز قلبشان از تپش باز می‌ایستد و / نه دچار سانحه‌ای می‌شوند و / عمرشان به اندازه عمر / نوح بلند است / ممکن است که هرگز نمیرند / پنج شش (چیز) هستند / فقر و بی‌کاری و گرانی و / کهنه‌پرستی (تحجر) و زن‌کشی و سانسورند...

دیگر بار، دیربازی عمر نوح وجه شبه مشترک تشبیهات شاعر قرار می‌گیرد. او در آغاز از سرطان و ایست قلبی فلوت و نی و... سخن می‌گوید، و بر آن است که آنانی که هیچ هنری ندارند، عمری به بلندای عمر نوح خواهند داشت و دچار هیچ بیماری و سانحه‌ی مرگباری نمی‌شوند و حتی ممکن است که هرگز نمیرند! بی‌کس، بی‌هنرانی را که عمری طولانی دارند، فقر، بی‌کاری، گرانی، کهنه‌گرایی، زن‌کشی و سانسور، را به نوح مانند می‌کند - که تنها در طول عمر به هم شباهت دارند.

awna to ʔomri derēžet      آونه تو عمری دریژت

baxšiwa ba šiʔr      بخشییو به شیعر

ʔomri nuh naidāva      عومری نوح نیداوه

xam maxu papula...      خم مخو پیوله...

(ج ۶: ۴۸۹)

آن اندازه تو عمر طولانی / به شعر بخشیده‌ای / عمر نوح بخشیده‌است / غم مخور پروانه...  
 «پروانه عمری به بلندای عمر نوح به شعر بخشیده‌است!»، تصویری شاعرانه با چشمزد به عمر طولانی نوح و کوتاهی عمر پروانه. پروانه در ادبیات اغلب ملل جایگاه ویژه‌ای دارد و همواره شاعران زیباترین تصاویر را با این موجود ظریف ابداع کرده‌اند. در ادب فارسی، پروانه نماد عاشق کامل است که به تمامی در راه معشوق می‌سوزد و دم بر نمی‌آورد. شاعران فارسی زبان سروده‌های عاشقانه و عارفانه زیادی با این مضمون آفریده‌اند. شگفتا که پروانه با آن حیات کوتاه، عمری طولانی به شعر بخشیده‌است! بیکس، عمربخشی پروانه به شعر را به مدد تشبیه مضمّر و تشبیه تفضیل به عمر نوح مانند می‌کند. پروانه می‌تواند نمادی از مبارزان و قربانیان مظلومی باشد که به دست حاکم جلّاد از میان می‌روند.

## ۲.۲.۲. کشتی نوح

hawt rōž jārēk rōžnāmayk wak      حوت روژ جاریک روژنامه یک وک کشتیه کی  
 kaštiyakai nuh      نوح

jut jut hamu nēr-o-meyai mēžuyaki      جوت جوت همو نیر و می میژویه کی لافاو  
 lāfāw berdui      بردویی

la xoidā ku akerdawa...      له خویدا کو آکرده...

(ج ۴: ۳۳۷)

هفت روز یک بار روزنامه‌ای چون کشتی نوح / جفت جفت نر و ماده تاریخی سیل برده را / در خود جمع می‌کرد...

بیکس از روزنامه‌ای سخن می‌گوید که چون کشتی نوح، جفت جفت نر و ماده تاریخی سیل برده را در خود دارد. در هنگام جاری شدن سیل و وقوع توفان، نوح از هر جاندار جفتی نر و ماده در کشتی نجات خود نهاد

که پس از نشستن کشتی بر کوه جودی با همین جانداران حیات ادامه یافت. حال شاعر روزنامه‌ای را که هر هفته به دست او می‌رسد، به کشتی نوح مانند می‌کند که نر و ماده تاریخ سیل‌برده‌ی ملت‌گرد را در خود دارد. بدان معنا که گرچه سیل ظلم و تعدی بیگانگان، تاریخ ملت‌گرد را شسته‌است، اما باید دانست که کشتی این روزنامه تمامی وقایع و حقایق تاریخ ملت‌گرد را در خود گردآورده و پس از نشستن بر جودی آرامش و رهایی، حیاتی نو با پیشینه‌ای کامل بنیاد خواهد نهاد. بیکس با مدد گرفتن از آرایه چشمزد به کشتی نوح و گردآوری جانداران زوج در این کشتی، در جهت بیان مسائل اجتماعی- سیاسی وطن خود سود برده‌است. وی در توصیف این روزنامه باز گفته‌است:

له پریکدا تو la parēkadā- taw

لات آداو و آچویته ناو کشتیه‌گیی نوح... lāt adāw-wo ačwitawa nāw kaštīyakai  
nuh...

(ج ۴: ۳۳۹)

جایی تو [در برگی از روزنامه] / کناره می‌گرفتی [نوشتن روزمرگی‌ها را و می‌نهادی] و به کشتی نوح در می‌آمدی...

و:

تو گلا میویک بویی و آوی شینیش هر آیردی tu gala mawīk buwi-o- āvi šiniš har  
aiberdi

آم سر چاوییی آوی شینه am sar čāwai āvi šina

هر له کشتیه‌گیی نوح و هله قولا... har la kaštīyakai nuhawa halaŷulā...

(همان: ۳۵۶)

تو برگ مو بودی و آبی زلال تو را می‌برد / سرچشمه‌ی این آب زلال / از کشتی نوح می‌جوشید...

نیز:

آلیزو ālērāw

له ناو کشتیه‌گیی نوح و la nāw kaštīyakai nuhawa

له بفری جودی دا زاوم... la bafri judī dā zāvem...

(ج ۳: ۵۶۳)

از اینجا/ از درون کشتی نوح من آمده‌ام / در میان برف جودی متولد شدم...  
 شاعر خود را از مسافران کشتی نوح می‌خواند که در میان برف‌های کوه جودی متولد شده‌است. به گواهی تاریخ و ادیان پس از توفان عظیم و نجات یافتن برخی از جانداران به برکت کشتی نوح این کشتی بر کوه جودی که از کوه‌های اقلیم کردستان است، نشست. پس از آن واقعه، نجات‌یافتگان کشتی نسل انسان و دیگر جانداران را ادامه دادند؛ حال شاعر خود را از نجات یافتگان کشتی نوح می‌داند که به گونه‌ای از قدمتی دیرینه برخوردارند و آنگاه خود را زاده‌ی برف‌های کوه جودی معرفی می‌کند. بیکس با چشمزد به این واقعه، قدمت و دیرینگی حیات قوم کرد را بیان می‌کند.

### ۲. ۳. ایوب

ایوب هم پیامبر الهی بود و مال و خواسته‌ی وافر، همسر زیبا و فرزندان برومند داشت. بندگی خالصانه‌ی ایوب برای خدا، شیطان را برآشفته و به خدا عرض کرد: اگر ایوب چنین مطیع است، همانا از سر بی‌نیازی و آسودگی خاطر است. خداوند شیطان را در گرفتن مال، فرزند و سلامت جسمانی ایوب مختار کرد. شیطان هم مال و فرزند و سلامت جسمانی ایوب را از او گرفت، اما ایوب دست از عبادت و بندگی خدای خود برداشت تا سرانجام امتحان الهی به پایان رسید و ایوب از این آزمایش سربلند بیرون آمد. ایوب همواره نمادی از صبر و شکیبایی است (ر. ک. موسوی گرمارودی، ۱۳۸۹: ۷۵-۸۲).

### ۲. ۳. ۱. صبر ایوب

malāi dī

ملایی دی

pēm alē

پم آلی

korem ārāmī Ayubet habē

کُورم آرامی ایوبت هَبی

malām di pē alēm

ملام دبی پی الیم

γurbān to har alē ārāmi Ayub-o

قوربان تو هر الیی آرامی ایوب و

pēm nāleyi kām ayub? la kēve?

پم نالیی کام ایوب؟ له کوی؟

(ج ۳: ۲۲۸)

ملای ده... / به من می‌گوید: / پسرم صبر ایوب را داشته‌باش / ملا را دیدم به او می‌گویم: / قربان تو فقط می‌گویی آرامی ایوب و / نمی‌گویی کدام ایوب؟ کجا؟

## مضمون آفرینی های شیرکو بیکس با نوسازی تلمیح به داستان پیامبران ۱۳

در این سروده مُلاّی ده عاشقی را اندرز می‌دهد و او را به صبر و شکیبایی می‌خواند. از او می‌خواهد چون ایوب که نماد صبر و شکیبایی است در برابر مشکلات حیات صبور و بردبار باشد. شیرکو از ایوب به عنوان نماد صبر و استقامت یاد می‌کند. تکرار در نام ایوب کاملاً محسوس و معنادار است.

وی در سروده‌ای دیگر، دست به نمادسازی می‌زند و گویزه (کوهی در سلیمانیه) را نماد ایوب نبی و صبر او قرار می‌دهد:

ārāmi ēma goiža bu

آرامی ایم گویزه بو

goižaiš ayub

گویژیش ایوب

avā ayub kerāsakai

اوا ایوب کراسکایی

xowi dā adrē...

خویی دا ادری...

(ج ۳: ۲۹۲-۲۹۳)

صبر ما گویزه بود / گویزه هم ایوب [بود] / اکنون ایوب پیراهن / خود را می‌درد...

«تصویر فوق بر پایه آرایه تشبیه ساخته شده است. شاعر، صبر ملتش را به گویزه [کوهی در سلیمانیه] مانند کرده و گویزه را به ایوب؛ اما ایوب هم تا اندازه‌ای در برابر مصائب صبر کرد و آنگاه که کارد به استخوانش رسید، زمام صبر از کف داد و به درگاه الهی نالید» (صلیوه عیسی، ۲۰۰۹: ۳۰۶). شیرکو آن چنان با قاطعیت سخن گفته است که ادعای شباهت به ادعای یکسانی بدل می‌شود و صراحتاً گویزه را ایوب می‌خواند. در واژگان گویزه و ایوب تکرار هم دیده می‌شود. «اشاره به داستان ایوب به طور کلی ناظر به دو موضوع است: یکی صبر ایوب بر محنت و بلا و تسلیم او در برابر مشیت الهی و دیگر لطف و دستگیری الله و پایان رنج‌ها و محنت‌های وی» (پورنامداریان، ۱۳۸۵: ۱ / ۲۵۴-۲۵۵). در اینجا شیرکو، هم به صبر ملت خود در برابر رنج‌ها و هم به امید رهایی آن‌ها اشاره کرده است.

### ۲. ۴. موسی

موسی از احفاد یعقوب نبی و از پیامبران اولوالعزم است. در کودکی که فراعنه فرزندان ذکور بنی اسرائیل را می‌کشتند، مادر موسی او را در صندوقچه‌ای نهاد و در آب رها کرد. همسر فرعون او را به فرزند می‌پذیرد و بدین ترتیب وی در دربار فرعون پرورش می‌یابد. بعدها با صفورا دختر شعیب ازدواج می‌کند و پس از ده سال شبنی نزد شعیب، شبی راه بازگشت به وطن خود را در پیش می‌گیرد. در میانه‌ی راه، باران و رعد و برق در می‌گیرد و درد زایمان بر صفورا غالب می‌گردد؛ موسی نوری را از دور می‌بیند و به سوی آن می‌رود، در اینجا است که به پیامبری معوث می‌شود. در شب میقات که پس از چهل روز خلوت، موسی با خداوند سخن گفت از خدایش طلب دیدار کرد. ندا آمد که: «اگر کوه طور بر دیدار ما تاب آورد تو هم به دیدار ما تاب خواهی

آورد؛ پس خداوند بر طور تجلی کرد و کوه متلاشی شد و موسی مدهوش افتاد. از معجزات این حضرت شکافتن دریا، ثعبان شدن عصا در محضر جادوگران فرعون و درخشش دست هنگام بیرون آوردن از جیب است (ر.ک. عبدالفتاح طیاره، ۱۳۸۱: ۳۲۸-۳۶۱ و موسوی گرمارودی، ۱۳۸۹: ۱۳۷-۱۵۰).

#### ۲. ۴. ۱. موسی در کوه طور

bu tāya māči xodāiš بو «تاقه ماچی خودایش»

men či belem? من چی بلیم؟

hatā estaiš vā hast akam: هتا ایستیش وا هست اکم:

har aw jāra هر او جاره

tāya jār bu تاقه جار بو

la tuvānavai av macadam له توانوی او ماچ دا

men kēvi tur-o من کیوی تور و

men musā-w من موسی و

xudām diva... خودام دیوه...

(ج ۴: ۲۵۱)

برای «یگانه بوسه خدایی» / من چه بگویم؟ / تا به اکنون حس می‌کنم: / همان هنگام / یگانه هنگام بود / در ذوب آن بوسه / من کوه طور و / من موسی و / خدا را دیدم...

شاعر از بوسه‌ای خدایی سخن می‌گوید؛ بوسه‌ای که شاعر توان سخن گفتن درباره آن را ندارد و هنگام آن بوسه را زمانی یگانه و منحصر به فرد می‌داند که دیگر تکراری در آن روی نخواهد داد. شاعر در هنگام آن بوسه خدایی موسی، کوه طور و خدا را با هم دیده‌است، تناسبی زیبا میان واژگان برقرار کرده‌است. موسی در کوه طور خواهان دیدار خدا شده و خدا بر کوه تجلی کرد و کوه متلاشی شد. شاعر در بیانی ادبی و اغراق‌آمیز مدعی است که به هنگام گداخته شدن میان بوسه، طور، خدا و موسی را با هم دیده‌است. وی به گونه‌ای نهانی با به-کارگیری تشبیه تفضیل، خود را برتر از موسی می‌داند؛ زیرا موسی در برابر تجلی خدا بر طور تاب نیاورد، اما

شاعر در شرار آن بوسه نه تنها موسی و طور، بلکه حتی خدا را هم می‌بیند! نکته دیگر این سروده، چشمزد شاعر به لحظه رؤیت نور تجلی حق و بعثت حضرت موسی<sup>(ع)</sup> است.

### ۲. ۴. ۲. آوارگی موسی

men la pēš musā wa āvāram...

من له پیش موساوه آوارم...

(ج ۴: ۴۸۹)

من پیشتر از موسی سرگردانم...

«هنگامی که آزار فرعونیان از حد گذشت، موسی قوم خود را برداشته و از مصر خارج شد. گفته‌اند که بنی اسرائیل به سبب نافرمانی در بیابان تیه گم شدند و چهل سال در آن سرگردان بودند» (شمیسا، ۱۳۶۶: ذیل: موسی). شاعر آوارگی خود را به پیش از موسی می‌رساند. موسی قرن‌ها پیش از میلاد مسیح، چهل سال آواره بیابان‌ها شد، اما قدمت آوارگی شاعر به پیش از موسی می‌رسد! او به مدد تشبیه تفضیل و بیانی ادعایی و اغراق آمیز توانسته است قدمت سرگردانی خود و ملتش را به پیش از موسی برساند؛ گرچه این سخن او به گونه‌ای نهایی به قدمت و تمدن دیرینه‌ی ملت کرد هم اشاره دارد.

### ۲. ۴. ۳. عصای موسی

rangēk haya hēzi afsānakāni rangēk haya hēzi afsānakāni زنگیک هیبه هیزی افسانه‌کانی خواوندی له ناو  
xowāvandi la nāv dāya دایه

sihrakānī ʔsāi musāi la nāv dastāw... سیحرکانی عصایی موسایی له ناو دستاو...

(ج ۵: ۳۶۰)

رنگی هست که توان افسانه‌ی خدا را در خود دارد / سحرهای عصای موسی در دستانش [است]... شاعر در وصف رنگ سخن می‌گوید و یکی از رنگ‌ها را در بردارنده معجزات عصای موسی می‌داند. به وضوح دیده می‌شود که شاعر به معجزه بزرگ حضرت موسی که همان عصای اوست، اشاره دارد؛ همان‌گونه که عصا به ماری بدل شد و چوب و طناب‌های تمامی ساحران را بلعد، این رنگ هم عصاگونه ثعبانی سحرآمیز می‌شود و چوب و طناب‌های رنج زندگی را می‌بلعد. همچنین موسی با همان عصا بر صخره‌ای زد و دوازده چشمه از سنگ به جوش آمد، آن رنگ، رنگی است که به سان عصای موسی طراوت و سرزندگی به حیات می‌بخشد. موسی با همان عصا رود نیل را شکافت و پیروانش را از دست ظالمان رها کرد؛ آن رنگ هم شاعر را از دست ظلم‌های روزگار نجات می‌دهد. این رنگ، رنگ جاودان عشق و وطن پرستی است. میان وازگان خداوند، سحر و عصای موسی تناسب هست و آن رنگ منحصر به فرد را به عصای موسی مانند می‌کند که با نمایش خود همگان را متعجب می‌سازد.

۲ . ۴ . ۴ . موسی و نیل

la daftari lemi bardam

له دفتری لمی بر دم

nildā nusi

نیلدا نوسی

Šapul

شپول

firʔawn

فیرعون

asrētawa...

اسریتو...

(ج: ۱: ۵۲۱)

بر دفتر ساحل / نیل نوشت: / موج / فرعون را / پاک می‌کند...

شاعر تنها با ذکر سه واژه «نیل، شه‌پول و فیرعون» داستان غرق شدن فرعونیان در نیل و نجات بنی‌اسرائیل را به رهبری موسی بیان کرده‌است؛ بدین ترتیب وی میان سه واژه فوق تناسب برقرار کرده‌است. وی این داستان را به قصد اتحاد ملت کرد به منظور نابودی ظالمان به این قوم بیان کرده‌است. بیکس به گونه‌ای نهانی، حاکم ظالم زمانش را به فرعون مانند می‌کند و انقلابات و اتحاد مردمش را به موج نیل مانند می‌کند که سرانجام فرعون و فرعونیان را نابود خواهد کرد.

۲ . ۵ . عیسی

عیسی از پیامبران اولوالعزم است. ولادتش به صورت معجزه‌آسا و بدون پدر روی داد. مادرش مریم از بانوان کریمه عالم است که در قرآن به کرات نام او آمده‌است. عیسی توسط ظالمان زمانش به مرگ محکوم شد، اما هنگام به صلیب کشیده شدن به آسمان عروج کرد و یکی از دشمنانش به صورت او درآمد و به صلیب کشیده شد. بارزترین معجزه او سخن گفتن در گهواره و زنده کردن مردگان است (ر.ک. محمدی‌اشتهاری، ۱۳۷۳: ۲۰۱-۲۴۶ و موسوی‌گرمارودی، ۱۳۸۹: ۱۹۷-۲۰۷). «طبق تعلیم اناجیل، حضرت عیسی<sup>(ع)</sup> مصلوب شد و مردم او را دفن کردند و پس از سه روز از میان مردگان برخاست. وی مدت چهل روز گاه و بی‌گاه بر شاگردان خود ظاهر شد، سپس به آسمان رفت» (توفیقی، ۱۳۸۷: ۱۳۴). «مسیحیان به نشانه مصلوب شدن حضرت عیسی مسیح در راه گناهان بشر نشان صلیبی به گردن می‌آویزند» (همان: ۱۴۰).

۲ . ۵ . ۱ . صلیب عیسی

hāwrēkam hamu šavē kāžēki tāzai هاوریکم همو شوی کاژیکی تازه در آدا و جاری



dar adā-o- jāri adā...

آدا

masīh sar sari xoi nabu...

مسیح سر ساری خوبی نبو...

(ج: ۱: ۲۴۰)

دوستم هر شب پوستی تازه می انداخت و جار می زد / سر مسیح، سر خودش نبود...

در این سروده کاملاً آشکار است که شیرکو به معراج عیسی در هنگام به صلیب کشیده شدن اشاره دارد و مسیح را نمادی از مظلومیت می داند. پوست انداختن نیز فعل و عملی نمادین است به معنای زندگی نو یافتن و تجدید حیات.

men demawa kāti ?Isā bo lāi mumi

من دمواه کاتی عیسی بو لایی مومی

kužrāvi nāv kelēsakān garāyawa...

کوژرایی ناو کلیسکان گرایوو...

(ج: ۱: ۲۲۷)

من باز می گردم آن گاه که عیسی به سوی شمع های / خاموش کلیساها بازگشت...

بیکس در این سروده گفت و گوی پسری با پدر پیشمرگش را به تصویر می کشد. کودک می تواند نماد شیرکو و یا تمام کودکان کردستان باشد. پدر در پاسخ به سوال فرزندش که می پرسد: «پدر کی باز می گردی؟» بازگشت خود را مشروط به بازگشت عیسی به کلیساها می کند. این امر هم می تواند به بازگشت مسیح سه روز پس از مرگش اشاره داشته باشد و هم به بازگشت عیسی در عصر ظهور. شاعر به گونه ای مضمیر پدرش را به عیسی مانند کرده است؛ بدین معنی که: آن هنگام که عیسی به کلیسا بازگشت، من هم به سوی شما می آیم. اگر تلمیح را اشارتی به بازگشت عیسی سه روز پس از مرگش بدانیم، می توان گفت که پدر بازگشتش به وطن را منوط به مرگ خود می داند و اگر تلمیح را اشارتی به بازگشت عیسی در عصر ظهور به شمار آوریم، پدر بازگشت خود را منوط به پیروزی و رهایی وطن می داند. کلیسا نمادی از وطن شاعر است و میان واژه های عیسی و کلیسا تناسب وجود دارد.

la sar salibi kurdustān

له سر صلیب کوردوستان

la bar čāvi hamu jīhān

له بر چاوی همو جیهان

rōžē dayān masihi kurd

روژی دیان مسیحی کورد

akren ba γurbāni žiyān...

اکرن به قوریانی ژیان...

(ج: ۱: ۳۷۹)

بر فراز چلیپای کردستان / در برابر دیدگان جهانیان / روزی دهها مسیح کرد / قربانی حیات می شوند...

بیکس دیگر بار به واقعه مصلوب شدن عیسی اشاره دارد. شاعر با این داستان مصائب و رنج‌های ملتش را بازگو می‌کند. او کردستان را صلیبی می‌داند که هر روز ده‌ها مسیح (مبارز گُرد) را بدان می‌آویزند و خون هزاران انسان را بر خاک این سرزمین می‌ریزند. او با کاربرد ترکیب «صلیب کردستان» و «مسیح کرد» به صورت تشبیه بلیغ، کردستان را صلیب و انسان‌های قربانی شده را مسیح می‌داند. بیکس در ادعایی ادبی (تشبیه)، همانند پروان آیین مسیحیت - که عیسی را قربانی حیات انسان و ذبیحه آمزش گناهان نوع بشر می‌داند - کشتگان و قربانیان وطن را به مثابه مسیح می‌شمارد.

له دوابی مسیح la dowāi masih

خاج بو به نیشانی دینیان... xāč bu ba nišānai dinyān...

آی من بو شهیدانی کوردوستان ay men bu šahidāni kurdustān

من نیشانه و مدالیای men nišāna-o-madāliyāe

دروست بکم derust bekam

هتا یک یک hatā yak yak

بیدن له یخو بروکتان... bidan la yaxaw baroktān...

(ج ۲: ۲۵۰)

پس از مسیح / چلیپا نشانه‌ی دینشان شد... / پس برای شهیدان کردستان / من نشانه و مدالی / می-سازم / تا تک تک / آن را بر یخه زنید...

شاعر می‌گوید پس از به صلیب کشیده شدن عیسی، مسیحیان صلیب را نشانه دین خود قرار دادند (مسیحیان همواره گردنبندی از صلیب را بر گردن می‌آویزند). شاعر با سخن گفتن از این باور مسیحیان و استفاده از عقاید ترسایان، نهان‌گرایانه قربانیان وطنش را مسیح می‌خواند و می‌خواهد بسان مسیحیان برای کشتگان وطنش نشانه و مدالی بسازد تا همه مردم آن را بر گردن آویزند تا نام و یاد آنان بسان مسیح در ظاهر و باطن مردمان تجلی یابد و چون مسیح، جاودانه و نامیرا محسوب گردند.

تو ایستا آشکنجت له عیسی to ēstā aškanjat la ʔisā

قولتر و تو ایستا خاچیکی که افری Fultera wa tu ēistā xāčiki ka aferri

بو آسمان به بالی سوتاو و به لاقی قرتاو و bu āsemān ba bāli sutāwao ba lāyi

γertāwa-o

ba pati melawa ačita bar dam xowā...

به پتی ملو اچیت بر دم خوا...

(ج ۴: ۴۴۷-۴۴۸)

تو اکنون رنجت از رنج عیسی / عمیق تر است و تو اکنون چلیپایی هستی که پرواز می کنی / به سوی آسمان و با بالی سوخته و پاهایی قطع شده و / با طناب گردنت به پیشگاه خدا می روی...

شاعر مجدداً به مهم ترین واقعه حیات عیسی - که همان به صلیب کشیده شدن است - اشاره دارد. بیکس در این سروده، «تو» را - که در نظر وی انسانی والا مقام است - به عیسی مانند می کند و رنج های او را از رنج های عیسی بزرگتر و بیشتر می داند. در ادامه، وی مبارز شهید را به صلیبی در حال پرواز مانند می کند. این تشبیه یادآور عروج عیسی به آسمان و زنده ماندن او بر خلاف نظر دشمنان است. از نظر شاعر، شهید نمی میرد بلکه عروج می کند و تا آغوش خدا به پیش می رود - آن هم با بال های سوخته و پاهایی قطع شده! این تصویرسازی و مضمون پردازی - که با استفاده از چشمزد به داستان شکنجه ها و مصائب عیسی مسیح و عروج آسمانی او در قالب تشبیه تفضیل مطرح شده است - برای تأکید بر مقام علوی و در عین حال بیان مظلومیت قربانیان و شکنجه های سختی است که در زمان حیات می بینند. تناسب میان آسمان، پرواز و بال و عیسی، صلیب و شکنجه و آسمان هم قابل توجه است.

to xāči mār te ālāwi

تو خاچی مارتی آلاوی

aw vaxtai masih abē ba šī?r-o

او وختیی مسیح ابی به شیعر و

yazdān dē aixewenetawa...

یزدان دی ایخوئتو...

(ج ۴: ۴۶۸)

تو صلیبی هستی مار در پیچیده بدان / آنگاه که مسیح شعری می شود و / یزدان آن را می خواند... شاعر از تشبیهی مشروط سود جسته است؛ «تو» مانند صلیبی هستی مار در پیچیده بدان؛ البته زمانی که مسیح بدل به شعری می شود و خداوند آن شعر را می خواند. شعر شدن مسیح و خواندن این شعر توسط خداوند به گونه ای شاعرانه عروج عیسی را بازگو می کند. گویی روح الله به اصل خویش راجع شده و تبدیل به کلمه الله شده است.

derežāi am xāči anfāla u

درژیایی ام خاچی انفال و

derežāi bāšuri masihem wak yaka

درژیایی باشوری مسیحم وک یکه

پانایی آم خاچی انفال و  
pānāi am xāčī anfāla-o

پانایی باشوری مسیح چون یکن...  
pānāi bāšuri masihem čun yakan ...

(ج ۴: ۴۴۸)

طول صلیب انفال و / طول جنوب مسیح یکسان است / عرض صلیب انفال و / عرض جنوب مسیح یکسان است...

شاعر با تلمیح به داستان مصلوب شدن عیسی، واقعه انفال را که توسط رژیم عراق برای نسل‌کشی کردهای عراق طراح شده بود، به تصویر می‌کشد. در ژوئن سال ۱۹۸۷ عملیات انفال، علیه کردهای عراق توسط «صدام حسین» آغاز شد، این عملیات در هشت مرحله با هدف نابودی کردها انجام گرفت. همه پژوهشگران این اقدامات را عملیات نسل‌کشی کردها می‌دانند. در راستای همان هدف در ۱۲ مارس ۱۹۸۸ شهر «حلبچه» مورد هدف بمباران شیمیایی قرار گرفت (ر.ک. جی. کلی، ۱۳۹۰: ۲۴-۳۷). بی‌کس، نخست انفال را به صلیب و سپس جنوب سرزمین کردستان را به مسیح مانند می‌کند، آنگاه طول و عرض این واقعه و این سرزمین را یکسان می‌داند. به گونه‌ای که صلیب انفال به بزرگی جنوب سرزمین کردستان است و سراسر این سرزمین را چون عیسای مظلوم مصلوب کردند.

همو عاشقی ابی دوا گورانی خوبی بلی...  
hamu rāšeyē abē douā gōrāni xōi belē

سیروان...  
sirwān...

که دامرکایو بو به درختیکی سوتاو و  
ka dāmerkāyawa bu ba deraxteki sutāwa-o

آم مردن له نو هوترمنداندا و له هموجیهان...  
am merdena la new hunarmandanadā-o-  
la hamu jīhān...

دگمن  
Dagmana

وک خاچی عیسی و  
vak xāčī ?Isā-o

وک شوی یلدا و  
vak šawi yaldā-o

تنبایی کوردوستان...  
tanyāi kurdustān...

(ج ۴: ۷۷۶)

هر عاشقی باید آخرین ترانه خود را بخواند... / سیروان... / که خاموش شد، درختی سوخته شد / این مرگ در میان هنرمندان و همه جهان... / نادر است / بسان صلیب عیسی و / بسان شب یلدا و / تنهایی کردستان...

هر عاشقی سرانجام باید ترانه وداع خود را بخواند. به نظر شاعر، سیروان عاشقی بود که از عشق وطن سوخت و پس از سوختن، درختی سوخته در وطن شد، اما تا ابد ماندگار و جاودانه خواهد ماند؛ زیرا عاشقان مرگشان نادر و بی نظیر است و با مرگ جاودانه می شوند. صلیب عیسی یگانه است و در طول قدمت زمین عیسای دیگر و صلیب دیگری وجود نداشته است. همچنین «از نظر عقیده شناسی، مسیحیان همواره از بی-هماندی و مطلقیت عیسی به قوی ترین شکل حمایت کرده اند و نجات را تنها هدیه ای، از جانب او دانسته-اند...» (وین رایت، ۱۳۷۹: ۱۵۶). شب یلدا - که بنابر عقاید مسیحیان و حتی برخی مسلمانان، شب تولد حضرت عیسی و طولانی ترین شب سال است - در میان تمامی شب ها یگانه است و کردستان و غربتیش نیز یگانه و بی نظیر است. در اینجا شاعر با به کارگیری تشبیه جمع، مرگ عاشقان را نزد هنرمندان به سان صلیب و شب یلدا و تنهایی کردستان نادر می داند.

Žena dayāneki hāvsē meryameki gola  
hēroī

ژن دیانکی هاوسی مریمکی گول هیروی

ruwāw la nāw tārikidā ganem rang vaku  
goiža

رواو له ناو تاریکیدا گنم رنگ وکو گویره

nāvki berit hēštā la nāw kāsakadā buwit

ناوکی بریت هیشتا له ناو کاسکادا بویت

maryam ba xaluzē la sar saxti nēw  
čawānet

مریم به خلوزی له سر سختی نیو چوانت

wēnai salibekay kēšā-o- tāji derki kerda  
saret...

ویئی صلیبکی کیشا و تاجی درکی کرد  
سرت...

(ج ۴: ۲۷۵)

زن ترسای همسایه [چونان] گل ختمی / روییده در تاریکی، گندم رنگ چون گویره (کوهی در اقلیم کردستان) / نفت را برید، هنوز در کاسه بودی / مریم با تگه زغالی بر پیشانی ات / نقش صلیبی را کشید و تاجی از تیغ بر سرت نهاد...

شاعر از ازلای بودن مصائب خود و ملتش سخن می‌گوید و ملتش را به مسیح مانند می‌کند که گویا مریم در همان بدو تولد نقش صلیب را بر پیشانی‌اش با تگه زغالی نوشته‌است. مقدسی در آفرینش و تاریخ از گذاشتن تاج تیغی بر سر عیسی هنگام به صلیب کشیده شدن سخن گفته‌است: «آنگاه تاجی از تیغ بر سرش نهادند...» (مقدسی، ۱۳۸۱: ۱/۴۸۷). این سروده از سروده‌های نمادین شیرکو بی‌کس است. سیاهی زغال نمادی از بدبختی و مظلومیت، و نوشتن بر پیشانی کنایه از نوشتن سرنوشت است و تاج تیغ آزار و شکنجه را به ذهن متبادر می‌کند؛ زیرا عوام بر این باورند که سرنوشت انسان‌ها بر پیشانی‌شان نوشته شده‌است.

اینک نمونه‌هایی دیگر:

hēštā Masih

همیشتا مسیح

wak gawāla hawri sepi

وَك گواله هوری سپی

naču buwa nāw āsemānawa...

نچو بوو ناو آسمانو...

(ج ۳: ۴۳۰)

هنوز مسیح / چون تگه ابری سفید / به آسمان نرفته بود...

و:

nāmo zōren tanyā zōren berin zōren

نامو زورن تنیا زورن برین زورن

xāč zōren-o- Masih zōren

خاچ زورن و مسیح زورن

balām to ēstā šāhanšāi tanyāi-o-  
nāmoi-o- berin

بلام تو ایستا شاهنشایی تنیایی و نامویی و برینی

balām to ēsta diyārterin Masihi sar  
xāči-o

بلام تو ایسته دیارترین مسیحی سر خاچی و

dīyārterin aškanjay zamāni...

دیارترین اشکنجیی زمانی...

(ج ۴: ۴۹۴)

غربت، تنهایی، رنج (زخم) فراوانند / صلیب و مسیح فراوانند / اما تو اکنون شاهنشاه تنهایی و غربت و رنجی / اما تو اکنون آشکارترین مسیح بلندای صلیبی و / آشکارترین شکنجه‌ی زمانی ...

۲. ۶. محمد (ص)

نام پیامبر اسلام حضرت محمد بن عبدالله (ص) است. این نام در قرآن چهار بار آمده، القاب آن حضرت به عنوان نبی و رسول، بشیر، نذیر، خاتم التبیین، دهها بار آمده است. پیامبر اکرم در سنّ چهل سالگی در حالی که در غار حرا به عبادت مشغول بودند، به پیامبری مبعوث شدند. آن حضرت پس از بیست و سه سال دعوت و تبلیغ آیین اسلام، در سنّ شصت و سه سالگی دار فانی را وداع گفتند.

از مهم ترین حوادث حیات ایشان که قرآن کریم در سوره های اسراء و نجم به آن اشاره کرده، واقعه معراج، یعنی سیر آن حضرت از مکه به بیت المقدس و عروج ایشان از بیت المقدس به درگاه حق تعالی در آسمان- هاست. در این سفر، پیامبر (ص) آنقدر به مقام قرب خدا نزدیک شدند که در آیه نهم سوره نجم در این باب آمده- است: «فَكَانَ قَابَ قَوْسَيْنِ أَوْ أَدْنَى: بِمَا مَقَامَ مَخْصُوصِ قُرْبِ خُودِ بِعِزَّةٍ كَمَا يَكُونُ أَلْوَدَّ...» و این افتخار بزرگی است که هیچ پیغمبر و فرشته ای به آن دست نیافت، جز پیامبر اسلام محمد مصطفی (ص) (ر.ک. محمدی اشتهاری، ۱۳۸۸: ۴۵۹-۴۶۷).

۲. ۶. ۱. معراج

berākai dim har bu xoši har bu γāγāi فراخی دیم هر بو خوشی هر بو قاقایی فرماندیک farmāndayak

halyān gert-o- xestyāna nāw lulay tupe-o هلیان گرت و خستیان ناو لوله ی توپ و

īter berā la pēš aspakai mi?rājāda ایتر براله پیش اسپکایی میعراجدا

gaišta nāw bāragāi xowāwa... گیشته ناو بارگایی خوا و...

(ج: ۵: ۳۲۱)

برادرم را دید که صرفاً برای خوشی و خنده فرمانده ای / او را برداشتند و در لوله توپی قرار دادند و / دیگر برادر پیش از اسب معراج / به بارگاه خدا رسید...

شاعر از کشتار بی رحمانه دوستی سخن می گوید که بی گناه و صرفاً برای خوشگذرانی حاکم ظالم وقت، او را با بی رحمی تمام به جای گلوله در لوله توپ می گذارند و به سمت آسمان شلیک می کنند. وی در ادامه با چشمزد به واقعه عروج دوست خود، در توصیفی ادعایی و اغراق آمیز، پرواز روح او را به آسمانها سریعتر از سیر مرکب حضرت رسول اکرم (ص) در شب معراج می داند. بدین ترتیب به شکل غیر صریح، تصعید روح این قربانی را به معراج رسول اکرم (ص) و بلکه شتابان تر از آن مانند می کند.

## ۲. ۷. بررسی بسامدی چشمزدها

با نگاه به مجموعه سروده‌های شیرکو بیکس و مطالعه چشمزدهای مرتبط با زندگی پیامبران می‌توان به نتیجه رسید که این تلمیحات از تَوْع و تعدّد خاصی برخوردارند. افزون بر این، مشاهده بسامدها و محاسبات آماری نشان می‌دهند که چشمزدهای بیکس کارکردها و بازتاب‌های متفاوتی دارند و شاعر در پی آن بوده‌است تا علاوه بر یادکرد حوادث دوران زندگی پیامبران، مقاصد و اهداف سیاسی، اجتماعی، قومی و وطنی را به مدد توصیف و تشبیه، استوارتر بیان کند و از این راه به اهداف و آرمان‌های خود و قومش قداست و معنویت ببخشد. بر این اساس، پژوهش حاضر به این بسامدها و نتایج آماری می‌رسد:

### ۲. ۷. ۱. آدم (ع)

داستان آدم ۵ بار در چشمزدهای بیکس بازتاب یافته‌است: واقعه‌ی خروج آدم از بهشت به سبب خوردن میوه‌ی ممنوعه (۱ بار)؛ خلقت حوّا (۱ بار)؛ داستان هابیل و قابیل (۱ بار)، نخستین مخلوق (۱ بار)؛ برهنگی آدم و حوّا هنگام خروج از بهشت (۱ بار).

### ۲. ۷. ۲. نوح (ع)

داستان نوح ۱۳ بار در تلمیحات این شاعر نمود یافته‌است: طول عمر نوح (۳ بار)؛ یادکرد نام این نبی (۳ بار)؛ کشتی نوح (۷ بار).

### ۲. ۷. ۳. موسی (ع)

داستان زندگی موسی ۵ بار در چشمزدهای این شاعر تجلّی یافته‌است: یادکرد نام موسی (۱ بار)؛ آوارگی موسی و بنی اسرائیل در بیابان سینا (۱ بار)؛ شکافته شدن نیل و غرق شدن فرعونیان (۱ بار)؛ برانگیخته شدن موسی در کوه طور (۱ بار)؛ معجزه عصای موسی (۱ بار).

### ۲. ۷. ۴. ایوب (ع)

داستان ایوب نبی ۴ بار در کلام شیرکو آمده‌است: صبر ایوب (۴ بار).

### ۲. ۷. ۵. عیسی (ع)

داستان زندگی عیسی نبی - که بیشترین بسامد را در سروده‌های بیکس دارد - مجموعاً ۳۵ بار در سروده‌های وی بازتاب یافته‌است: یادکرد نام عیسی مسیح (۷ بار)؛ مصائب مسیح و واقعه به صلیب کشیده شدن عیسی و عروج او و بویژه جاودانگی عیسی (۲۸ بار).



مضمون آفرینی های شیرکو بیکس با نوسازی تلمیح به داستان پیامبران ۲۵

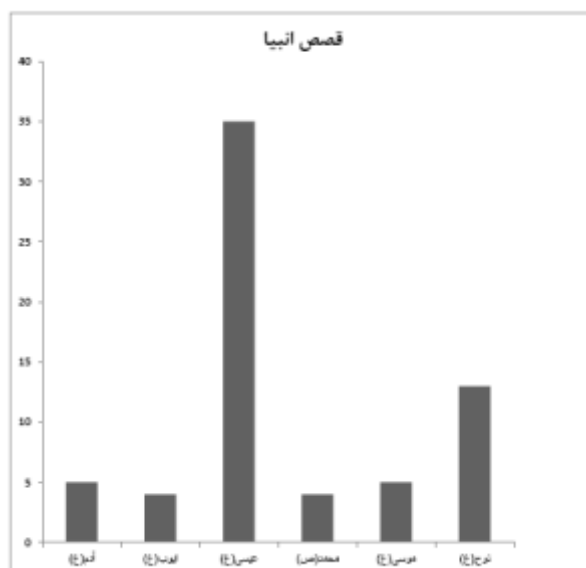
۲. ۷. ۶. محمد (ص)

بیکس در سروده های ۴ بار به داستان زندگی پیامبر اسلام اشاره کرده است: یادکرد نام پیامبر (۳ بار)؛ اشاره به واقعه ی معراج نبی (۱ بار).

الف. جدول بسامی چشمزدها به داستان انبیا در سروده های بیکس

ردیف	۱	۲	۳	۴	۵	۶
قصص انبیا	آدم (ع)	نوح (ع)	موسی (ع)	ایوب (ع)	عیسی (ع)	محمد (ص)
بسامد	۵ بار	۱۳ بار	۵ بار	۴ بار	۳۵ بار	۴ بار

ب. نمودار میله ای بسامد چشمزدها به داستان انبیا در سروده های بیکس



۳. نتیجه گیری

داستان پیامبران در سروده های شیرکو بیکس بازتابی نو یافته است. بازنمایی این داستانها از نظر رعایت اصالت، عناصر و چهارچوبها با آنچه در متون دینی موجود است، تفاوت چندانی ندارد. وی در سروده های

از میان پیامبران الهی به داستان زندگی آدم (ع)، نوح (ع)، ایوب (ع)، موسی (ع)، عیسی (ع) و محمد (ص) توجه داشته‌است. وی با استفاده از هنر تلمیح به این داستان‌ها و بهره‌مندی از عناصر بلاغی‌ای چون تشبیه، استعاره، حس‌آمیزی، نماد و اغراق، تصاویر ادبی ویژه‌ای خلق کرده‌است. او در اشاره به قصص هریک از پیامبران به یک یا چند حادثه مهم حیات آن‌ها اشاره کرده است؛ چنانکه در داستان آدم به نخستین مخلوق بودن او و خروج از بهشت و نزاع فرزندان او، در داستان ایوب به صبر او، در داستان موسی به واقعه‌ی موسی در کوه طور، عصای معجزه‌گر و سرگردانی وی و قومش در بیابان سینا چشم داشته‌است. همچنین در داستان مسیح به مصلوب شدن او و در داستان رسول خاتم به معراج او اشاره کرده‌است. گرچه شاعر از میان حوادث حیات عیسی تنها به مصلوب شدن او اشاره کرده‌است، با این حال، داستان عیسی مسیح بیشترین بسامد را در سروده‌های شیرکو بیکس دارد. بیکس با تصاویری گوناگون ملت کرد را در مظلومیت و رنج - و البته جاودانگی - به عیسی مانند می‌کند. تجلی حیات ایوب کمترین بسامد را دارد و شاعر تنها به صبر او اشاره کرده‌است. اشارات او به پیامبر اسلام اغلب در یادکرد نام و دین ایشان است و کمتر به وقایع حیات ایشان نظر داشته‌است. افزون بر این، تصویرسازی با عناصر بلاغی (به ویژه تشبیه و اغراق) و بهره‌گیری از چشمزد (تلمیح) به قصص انبیا، شیوه خاص بیکس برای خلق مضمون‌های سیاسی و اجتماعی است. بازتاب زندگی پیامبران، تصویرسازی و مضمون‌آفرینی بدین سبک کاری نو و شیوه‌ای متفاوت از دیگر شاعران است. بیکس با چشمزد به برخی وقایع مهم زندگی انبیا و معجزات آن‌ها به ترسیم و توصیف شمایل و سیمایی نو از آن‌ها دست زده به گونه‌ای که این نوکردن تلمیح گاهی با فراروی و عدول از هنجارهای اعتقادی همراه شده‌است. این امر را به-ویژه در تشبیهات تفضیلی‌ای که وی ساخته و عناصر داستانی قصص انبیا را به عنوان مشبّه‌به به کار گرفته-است، به وضوح می‌توان دید. کاملاً آشکار است که هدف شیرکو بیکس از این تلمیحات صرفاً یادکرد داستان نیست، بلکه در ورای هریک از این قصص، تاریخ و تمدن ملت کرد، مسائل سیاسی، اجتماعی و گاه شخصی را به تصویر می‌کشد؛ در واقع می‌توان گفت مسائل و موضوعاتی که شیرکو بیکس توان بازگو کردن آن‌ها را - به دلیل فضای خفقان‌آمیز حاکم - نداشته‌است، با اشاره به این قصص به سادگی بازگو می‌کند.

## کتاب‌نامه

### قرآن کریم

انوری، حسن، (۱۳۸۲)، فرهنگ بزرگ سخن، جلد ۳، چاپ دوم، تهران، سخن.

بیکس، شیرکو، (۲۰۰۶)، دیوان شیرکو بیکس، جلد ۱-۶، چاپ اول، کردستان / سلیمانیه، سردهم.

\_\_\_\_\_، (۲۰۱۰)، هست و نه‌ست، چاپ اول، کردستان / سلیمانیه، سردهم.

پورنامداریان، تقی، (۱۳۸۵)، داستان پیامبران در کلیتات شمس (شرح و تفسیر عرفانی داستانها در غزلهای مولوی)، چاپ سوم، تهران، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.

توفیقی، حسین، (۱۳۸۷)، آشنایی با ادیان بزرگ، چاپ سیزدهم، تهران، سمت.

جی. کلی، مایکل، (۱۳۹۰)، نسل کشی در کردستان عراق (صدام حسین و یک محاکمه ناتمام)، ترجمه سربس نظری، چاپ اول، تهران، امیرکبیر.

داد، سیما، (۱۳۹۰)، فرهنگ اصطلاحات ادبی، چاپ پنجم، تهران، مروارید.

شریعت، رضوان، (۱۳۷۰)، فرهنگ اصطلاحات ادبی، چاپ اول، تهران، هیرمند.

شریف پور، عنایت الله و مریم جعفر زاده، (۱۳۸۷)، «سیمای پیامبران در شعر صائب تبریزی»، پژوهشهای اسلامی دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه شهید باهنر کرمان، کرمان، سال دوم، شماره ۴، از ص ۷۷ تا ص ۹۸.

شمیسا، سیروس، (۱۳۶۶)، فرهنگ تلمیحات (اشارات اساطیری، داستانی، تاریخی و مذهبی، در ادبیات فارسی)، چاپ اول، تهران، فردوسی.

\_\_\_\_\_، (۱۳۸۶)، نگاهی تازه به بدیع، ویرایش دوم، چاپ سوم، تهران، میترا.

صلیوه عیسی، هاوژین، (۲۰۰۹)، بنیاتی وینه‌ی هونه‌ری له شیعری شیرکو بیگس دا، چاپی به‌کهم، کردستان/سلیمانیه، سه‌ردهم.

عبدالفتاح طیاره، عقیف، (۱۳۸۱)، داستان پیامبران در قرآن، ترجمه ابوبکر حسن زاده، چاپ دوم، تهران، احسان.

محسنی، مرتضی و همکاران، (۱۳۹۰)، «بازتاب زیباشناختی سیمای پیامبران در قصاید خاقانی»، پژوهش‌های زبان و ادبیات فارسی دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه اصفهان، اصفهان، دوره جدید، سال سوم، شماره ۳، از ص ۹۵ تا ص ۱۰۸.

محمدی اشتهاری، محمد (۱۳۸۸)، قصه‌های قرآن به قلم روان، چاپ چهاردهم، تهران، نبوی.

مقدسی، مطهر بن طاهر (۱۳۸۱)، آفرینش و تاریخ، مقدمه، ترجمه و تعلیقات: محمدرضا شفیعی کدکنی، چاپ دوم، تهران، آگاه.

موسوی گرمارودی، سید علی (۱۳۸۹)، داستان پیامبران، چاپ هشتم، تهران، قدیانی.

میرخواند (محمد بن خاوند شاه بن محمود)، (۱۳۸۰)، تاریخ روضة الصفا فی سیرة الانبیاء و الملوك و الخلفاء، تصحیح و تحشیه: جمشید کیان‌فر، جلد اول، چاپ اول، تهران، اساطیر.

وین رایت، جیوفری (۱۳۷۹)، بی‌همانندی مسیحیت، در مجموعه مقالات «مقدمه‌ای بر شناخت مسیحیت»، از سیمون بارینگتون و دیگران، ترجمه و تدوین همایون همّتی، چاپ اول، تهران، نقش جهان.

یاحقی، محمد جعفر (۱۳۶۹)، فرهنگ اساطیر و اشارات داستانی در ادبیات فارسی، چاپ اول، تهران، سروش.